

گفت و گو با

## محمد رضا جعفری مؤلف فرهنگ فشرده نشر نو

آقای جعفری، اجازه بدھید قبل از هر چیز انتشار

انگلیسی (خارج از برنامه وزارت آموزش و پرورش) داشتیم، چهارده سالم بود که به پیشنهاد و توصیه پدرم به ترجمه یک سلسله کتاب کودکان مشغول شدم و در این راه آقایان مهدی آذریزدی و عبدالله توکل و مرحوم اسماعیل شاهرودی از نظر سبک نگارش فارسی ترجمه‌هایم را مرور می‌کردند و یادم می‌دادند که چگونه قلم به دست بگیرم. در سالهای تحصیل بیشتر ساعات و ایام تعطیلیم را در مؤسسه امیرکبیر می‌گذراندم و به همه کاری دست می‌زدم – از فروش کتاب و صندوقداری و حسابداری و کمک به کارگران ابارگرفته تا تصحیح مطبعی متنهای چاپی و ترجمه و تألیف کتابهای کمک درسی و ماشین‌نویسی. در این فاصله دو سال هم در محضر آقای ابراهیم یونسی به فراغیری تکمیلی زبان انگلیسی پرداختم. از خاطراتم در این دوره جلساتی گهگاهی بود که آقایان نامبرده و چند تن از مترجمان با یکدیگر به تبادل نظر و انتقاد از ترجمه‌های دیگران می‌پرداختند و من نکاتی را که در این جلسات و نشستها مطرح می‌شد به ذهن می‌سپردم.

از طرفی چون از سال ۱۳۴۲ پدرم مدیریت شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی را بر عهده داشت، با توجه به تراکم کارهای ناشی از این مسئولیت، نمی‌توانست وقت زیادی را به اداره مؤسسه خودش اختصاص دهد و به تدریج غالب امور مؤسسه را من و چند تن از کارکنان صدیق و باوفایش حل و فصل می‌کردیم. تا آنکه سرانجام در سال ۱۳۵۱ مسئولیت سردبیری مؤسسه و سپس به تدریج نظارت و مدیریت تولید آن به عهده من فرار گرفت.

در سال ۱۳۶۰ مؤسسه امیرکبیر از ید خانواده ما خارج شد و من پس از چند ماهی با چند نفر از دوستان و اقوام شرکت نشر نورا به راه انداختم و سردبیری و سپس مدیریت آن را به عهده گرفتم. به این ترتیب ملاحظه می‌فرمایید که تقدیر و عشق، هردو، راهبر من به ترجمه و ویرایش و نشر بودند.

شما سالها در مؤسسه امیرکبیر ترجمه، تأییف و ویرایش کرده‌اید و مدت‌ها سردبیری و سرپرستی بخش تولید این مؤسسه را نیز عهده‌دار بوده‌اید. با نگاهی به گذشته، نقش این مؤسسه در بهبود وضعیت ترجمه و ویرایش را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ملاکهای انتخاب متن و انتخاب مترجم چه بود و ویراستاری متون ترجمه شده در این مؤسسه چه تعریف و چه حد و حدودی داشت؟

امروز یعنی از شانزده سال از پایان کارم در مؤسسه امیرکبیر می‌گذرد و شاید بهتر باشد بگویم که در مورد ارزیابی نقش آن مؤسسه در بهبود وضعیت ترجمه و ویرایش نمی‌توان پاسخ صریحی ارائه داد. همین قدر می‌توانم بگویم که بجز مؤسسات دولتی و غیر خصوصی نظیر بنگاه ترجمه و نشر کتاب و بنیاد فرهنگ ایران و مؤسسه انتشارات دانشگاه و مؤسسه انتشارات فرانکلین و دو سه مؤسسه دولتی دیگر، تا آنچه که به یاد دارم فقط مؤسسه امیرکبیر بود که چند نفر از مترجمان مجرب و صاحب‌نظران را در مورد بعضی ترجمه‌ها طرف مشورت قرار می‌داد. به نقل از پدرم، و همچنین از وقتی که به یاد دارم، از آغاز تأسیس آن مؤسسه یعنی سال ۱۳۲۸ تا پایان دهه ۱۳۳۰، در این مورد می‌توان از بانوان منیر جزئی (مهران) و سیمین دانشور، و آقایان محمود تفضلی و جلال آل احمد و احمد آرام نام برد. از سال

۱۳۴۰ که چاپ و نشر کتابهای جیبی قوت گرفت، مؤسسه امیرکبیر دو شعبه یکی برای چاپ رمان و یکی برای چاپ کتابهای علمی و غیررمان در قطع جیبی تأسیس کرد. در مورد رمانهای خارجی آقای عبدالله توکل و در مورد کتابهای علمی آقای پرویز شهریاری قبول مشولیت کرده بودند. تا آنجا که به یاد دارم این منوال تا سال ۱۳۴۵ ادامه داشت و چون در این فاصله کتابهای جیبی بازار آشتهای پیدا کرد، به ناچار کار این دو شعبه چار رکود و تعطیل شد. از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ دکتر فریدون بدراهای به طور نیمه وقت انتخاب متن و مترجم را برای مؤسسه امیرکبیر به عهده داشتند. واز آن پس به تدریج این کار به عهده من قرار گرفت.

در مورد ملاکهای انتخاب متن و مترجم، باید گفت که این کار به صورت نظری و از روی تجربه و حدس و گمان صورت می‌پذیرفت. بدین معنا که ترجمه‌های ارائه شده به مؤسسه به صورت تفأّلی با متن اصلی مقایسه و مقابله می‌شد و اگر مترجم بیراهه نزفته و ترجمه در حد قابل قبولی بود و کتاب هم مفید و قابل فروش تشخیص داده می‌شد، قراردادی با مترجم به امضای رسید و کتاب برای حروفچینی به چاپخانه تحویل می‌گردید.

این را هم بگوییم که آثار مترجمان صاحب نام و با سابقه رای نیاز از مقابله و مقایسه می‌دانستیم و یکراست به چاپخانه می‌فرستادیم و اگر سهوی به اثرشان راه یافته بود، هنگام تصحیح مطبعی، یا خودشان متوجه آن می‌شدند و یا مصححین مؤسسه آن را یادآور می‌شدند.

به هر تقدیر وقتی که این مسؤولیت به عهده من افتاد، تحولی در بازار کتاب رخ داده بود. ناشران تازه‌نفسی چون انتشارات خوارزمی و سازمان کتابهای جیبی وابسته به مؤسسه فرانکلین و کانون پرورش فکری کودکان در این تحول نقش بسزایی داشتند. دیگر تجربه و حدس برای انتخاب کتاب کافی نبود، بلکه شناخت و آگاهی از آنچه در سطح جهانی در عالم نشر رخ می‌داد و کتابهایی که در جهان به چاپ می‌رسید اهمیت زیادی پیدا کرده بود. به همین خاطر ترتیبی دادم که ضمیمه ادبی تایمز و نقدنامه نیویورک تایمز و نوول ابرسرواتر را آبونه شویم.

این نشریات را مروری اجمالی می‌کردم و از روی آنها کتابهایی را که به نظم جالب می‌رسید سفارش می‌دادم. بعد آن کتابها را ارزیابی می‌کردم و شاید از هر بیست سی عنوان یکی دو تایشان را مناسب تشخیص می‌دادم و به مترجمانی که به مؤسسه مراجعه می‌کردند می‌سپردم و از آنان نمونه کار می‌خواستم و در صورتی که کارشان قابل قبول به نظر می‌رسید، نکاتی را هم از نظر تبعیت از متن به آنان یادآور می‌شدم و ترجمه آن کتاب را به ایشان سفارش می‌دادم. البته در این بین آثاری هم بود که نویسنده‌گانشان شهرت کافی در ایران به هم زده بودند و نیازی به ارزیابی نداشتند. این آثار را یا مترجمان بنام ترجمه کرده بودند که تکلیف معلوم بود و یا مترجمان جوان و تازه کار به ما ارائه می‌دادند که به ترتیبی که گفتم عمل می‌شد.

چون کار مؤسسه و سمت گرفته بود لازم شد که برای تصحیح مطبعی کتابها از نیروی جوان و تحصیلکرده (در حد دیلم متوسطه) کمک بگیریم. و از اینجا بود که مسأله یکتواخت کردن رسم الخط کتابها پیش آمد. این مصححان مرتباً به من مراجعه می‌کردند که چرا در یک صفحه یک کلمه با دو

شكل مختلف آمده است مثلاً چرا در یک جای صفحه‌ی از سر فعل جدا شده و در جای دیگر نشده، چرا بدر یک جا به فعل یا اسم چسبیده در جای دیگر نچسبیده است. مؤسسه انتشارات فرانکلین برای نحوه کتابت جزوه‌ای به چاپ رسانده بود. آن را به دقت مرور کردم و باید بگویم که العق بسیار مفید و عملی بود. آن جزوه را در چند نسخه فتوکپی کردم و به دست مصححان سپردم و از آنان خواستم که دستنویسها را قبل از ارسال به چاپخانه بخوانند و رسم الخط آنها را طبق دستورالعملهای آن جزوه یکنواخت کنند. از اینجا بود که مسئله ویرایش دستنویسها پیش آمد. بدین معنا که مصححان به نکات نامفهومی در متن ترجمه بر می‌خوردند و به من مراجعه می‌کردند و من هم به ناچار به متن اصلی مراجعه می‌کرم و می‌دیدم که مترجم منظور نویسنده را نفهمیده، یا یک کلمه را بدخوانده و سرو ته جمله را به هم آورده و به اصطلاح راست و ریس کرده. چون در مؤسسه کسی را برای مقابله ترجمه با متن اصلی نداشیم تا مدتی مجبور بودم خودم این کار را انجام دهم و به مرور از فارغ‌التحصیلان دانشگاه برای این کار کمک گرفتم و بر کارشناس نظارت داشتم. البته در مواردی که اثری باید به سرعت و خارج از نوبت به چاپ می‌رسید، به ناچار خودم آستینها را بالا می‌زدم. با تفاصیلی که گفتم امیدوارم توانسته باشم توصیف ملموسی از آنچه در مؤسسه امیرکبیر می‌گذشت به دست دهم.

از نظر کیفی وضعیت ترجمه را در مقایسه با گذشته چگونه می‌بینید؟ در حال حاضر چه عوامل امیدوارکننده و چه عوامل بازدارنده بر کیفیت ترجمه تأثیر دارند؟ به نظر شما چگونه می‌توانیم به سمتی برویم که ترجمه، پخصوص ترجمه ادبی، کاری تخصصی و حرفه‌ای شود؟

باید گفت که کلاً وضعیت بهتر شده است. گذشته از کار تحسین انگیز اساتیدی چون آقای دکتر عزت‌الله فولادوند و آقای دکتر ابوالحسن نجفی و آقای عبداله توکل و آقای نجف دریابندری و آقای ابراهیم یونسی... ترجمه‌هایی داریم که دقت‌شان اگر بیشتر از مترجمان خارجی نباشد، کمتر نیست. مثلاً یکی از مترجمان زبان فرانسه پیشنهاد کرد که کتاب شوک آینده را برایمان ترجمه کند. وقتی متن فرانسه را با متن انگلیسی مقابله کردیم، تقاوتهای فاحشی چه از نظر فهم مطلب و چه از نظر رعایت امانت در آن دیدیم و به ناگزیر کتاب را از زبان اصلی یعنی انگلیسی ترجمه و منتشر کردیم.

اکنون در دانشکده‌های زبان، در رشته ترجمه به مقابله و مقایسه متن ترجمه شده و متن اصلی می‌بردارند که بسیار آموزنده و مفید است و شاید طریقی باشد برای حرفه‌ای و تخصصی شدن ترجمه. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم به ترجمه‌های بروگزیده سال جایزه می‌دهد. تخصصی شدن ترجمه را می‌توان تا حد زیادی ناشی از تأثیر بازار دانست. ما حالا مترجمانی داریم که هفته‌ای یا ماهی یکی دو کتاب در زمینه روان‌شناسی مردم فهم و عامه پستند ییرون می‌دهند و بنابراین به نوعی دارد کارشناس تخصصی می‌شود. (کاری به این نداریم که آن خشت بود که پر توان زد). چنین پدیده‌هایی در بازار فعلی نشر ایران کم نیستند و روز به روز هم بر تعدادشان افزوده می‌شود؛ آینده کتاب و کتابخوانی ثابت

خواهد کرد که آیا باید از این وضعیت متأسف بود یا خرسند. فعلاً نمی‌شود قضاوت کرد. از عوامل بازدارنده برکیفیت ترجمه یکی سرعت عمل است و دیگری مسأله مالی که هر دو اینها هم باز برمی‌گردد به تأثیر بازار امروزه که تعداد متراجمان و ناشران روزافزون است، آنان باید برای ترجمه و نشر کتابهای موفق با یکدیگر مسابقه بگذارند و چون این مسابقه‌ای است که هیچ قاعده و مقرراتی ندارد، بنابراین تکلیف معلوم است: هر که اول به خط پایان رسید برنده واقعی است، چون تا دیگران به او برسند و یا ارزش کارش معلوم شود، چند هزار نسخه از کتاب را به فروش رسانده و به اصطلاح بازار را گرفته‌اند و دیگران هم ناگزیرند یا کتابشان را با نام دیگری به بازار بفرستند و یا اینکه به قول معروف چون به گرد او نرسیده‌اند و اگر دند. همچنین اگر مترجمی با هزار امید کمر به ترجمه یک اثر سنگین بینند، اعم از اینکه از این راه ارتقا کند یا نه، وقتی که حاصل کار او در اداره ممیزی با نظر منفی موافق شود و به محاق یافتد، چگونه به ترجمه اثر دومی دست بزند؟ تازه ممکن است در این میانه مترجم دیگری هم دست به ترجمه همان اثر زده باشد، آن وقت دیگر واویلا است. پس یا این کار را می‌بود و کنار می‌گذارد و یا به ناچار تابع سلیقه روز می‌شود که در هر دو صورت تکلیف معلوم است. بنابراین فقط ذوق و حمیت و پاییندی به آبروی فردی است که یک ترجمه پاکیزه به دست می‌دهد. حتی اگر پیشنهاد شود که نهاد یا مؤسسه‌ای هم برای حمایت از چنین افراد و چنین ترجمه‌هایی تأسیس شود باز هم راه به جایی نمی‌برد، چون یا روابط بر ضوابط حاکم می‌شود و انگیزه اصلی به طاق نسیان می‌افتد و یا اینکه باز این ترجمه‌ها در کنار ترجمه‌های باب بازار قرار می‌گیرند که در هر دو صورت تکلیف معلوم است. بنابراین فقط بالا رفتن سطح آگاهی کتابخوانها است که توقع را بالا می‌برد و در نتیجه کار بهتر می‌طلبد.

**مؤسسه امیرکبیر برای رفع نیاز به فرهنگهای دو زبانه عام و تخصصی در گذشته چه خدماتی مشتبی برداشته است؟**

فرهنگهای دوزیانه‌ای که مؤسسه امیرکبیر چاپ کرده از این قرار است:

- فرهنگ انگلیسی - فارسی تألیف مرحوم آریانپور (پنج جلدی و دو جلدی و یک جلدی و جیبی)
- فرهنگ انگلیسی - فارسی جیبی تألیف آقای ابراهیم یونسی
- فرهنگ فارسی - فرانسه تألیف آقای مرتضی معلم
- فرهنگ فارسی - انگلیسی تألیف مرحوم آریانپور (یک جلدی و جیبی)

باید اذعان کرد که این فرهنگها در زمان خود اقدامات مشتبی به شمار می‌آمدند. دو نکته یادمان باشد: یکی اینکه تا همین الان هم در مجموعه انتشارات مملکت، جمع فرهنگهای دوزیانه قبل ذکر از تعداد انگشтан دست تجاوز نمی‌کند. و دوم اینکه تا همین پنج شش سال پیش حروفچینی دوزیانه به طریق دستی انجام می‌شد که حتی الفاظی چون "مشقت" و "مصیبت" و "خون‌جگر" هم برای تعجم رنج و زحمتی که این کار در برداشت کافی نیست. حروفچین مجبور بود برای چیدن هر حرف از هر نوع

حروف به پای یک گارسه برود و حروف را تک به تک کنار هم بچیند تا یک کلمه چیده شود و حرف را هم با چشم نمی دید و بالمس راده آن تشخیص می داد (که در موارد زیادی هم این تشخیص اشتباه بود). و بعد نوبت تصحیح کار حروفچینی شده می رسید که در مورد کارهای پیچیده، نمونه های مطبوعی سیاه می شد. بگذریم از اینکه مؤلف هم هنگام تصحیح مطالب را کم و زیاد می کرد. ناشرین قدیم از دعوای مؤلف و حروفچین خاطره ها دارند. در کار حروفچینی فرهنگها نمونه های دهم و بیست چندان نادر نبود. و تجسم کنید که چقدر آمد و رفت بین چاپخانه و ناشر و مؤلف انجام می شد تا کار ۸ یا ۱۶ صفحه حروفچینی شده به مرحله چاپ برسد.

ناشران و مؤلفان و مترجمان و ویراستاران و حروفچینان و مصححان فعلی واقعاً باید وجود کامپیوتر را نعمت بدانند و شاکر باشند. و در اینجا باید بگوییم که شاید لفظ نعمت هم برای توصیف و تجسم فراغت و راحتی ناشی از وجود کامپیوتر کافی نباشد.

چه موقع و چطور شد که به فکر تألیف فرهنگ دوزبانه افتادید؟ چه اشکالات عده های در فرهنگهای دوزبانه موجود می دیدید؟ چطور شد به فکر افتادید فرهنگ یک زبان را "ترجمه" کنید؟ این طرح ابتکاری چه مزیتی دارد که فرهنگهای دوزبانه متعارف ندارند؟ فرهنگ انگلیسی که مبنای کار تان بوده برای چمنوع مخاطبی تأثیف شده و شما چه نوع مخاطبی را در نظر داشته اید و چگونه نیازهای خاص او را پاسخ داده اید؟

برای پاسخ به این سؤال شاید بهتر باشد استناد کنم به قول آقای کریم امامی که گفته اند ما ایرانیان به زبان انگلیسی نه به صورت زبان یک کشور خاص، بلکه به عنوان وسیله و ابزاری برای ارتباط بین المللی می نگریم و می خواهیم که از خصوصیات آن هم در انگلیس و هم در امریکا آگاه باشیم.

پس اول باید بینیم که تعریف و انتظاری که از یک فرهنگ دوزبانه عمومی داریم چیست؟ آیا فقط برای یافتن معنی و معادل به آن مراجعه می کنیم؟ مسلماً نه، چون در این صورت فرهنگ چیزی نخواهد بود جز یک کتابچه لغت معنی مفصل. مراجعه به فرهنگ دوزبانه فقط به قصد ترجمه نیست. عده ای برای پی بردن به تلفظ لغت نیز به فرهنگ مراجعه می کنند. برای پی بردن به هویت دستوری و اطمینان از اینکه املای وجوه تصریفی افعال بی قاعده چیست یا صورت جمع بی قاعده اسامی و صورت تفضیلی بی قاعده صفات کدام است نیز ناگزیریم به فرهنگ مراجعه کنیم.

برای نوشتن و ادای منظور خود نیز از مراجعه به فرهنگ بی نیاز نیستیم. آیا می توان فلان اسم را جمع بست؟ آیا می توان از بهمان فعل به صورت لازم استفاده کرد؟ با فلان اسم یا صفت یا فعل چه حرف اضافه یا قیدی می توان به کار برد؟ آیا فلان لغت در سطحی هست که بتوان در نامه دولтанه یا نامه ای اداری به کار برد؟ و یا اگر مشغول ترجمه هستیم آیا لغتی که معنی اش را نمی دانیم، جنبه رسمی و اداری دارد یا خودمانی و غیررسمی یا عامیانه است؟ آیا فلان لغت در انگلیسی بریتانیابی رایج است یا در انگلیسی امریکابی؟

در نوشتن هم برای پرهیز از تکرار لغتی در جمله یا رسا نبودن آن به دنبال متراff دیگری

می‌گردید. گاهی برای تفهیم معنای یک لغت لازم است که از متصاد یا متقابل آن نیز کمک بگیریم. اگر مراجعه کننده یا واژه‌جوی متuarف یا غیر متخصص بخواهد برای هر یک از مواردی که گفتیم به یک فرهنگ علیحده مراجعه کند، باید یک قفسه فرهنگ در اختیار داشته باشد در حالی که شاید فقط چند صدم چنین حجمی برایش کافی باشد. حتی ماشین‌نویس یا حروفچین هم وقتی در انتهای سطر ناگزیر شود کلمه‌ای را به اصطلاح بشکند، مجبور به حفظ و مراجعات قواعد تقطیع واژه است که می‌تواند به استناد فرهنگ انجام دهد.

حالا می‌پردازیم به سؤال شما. تا کنون کدام فرهنگ دوزیانه انگلیسی-فارسی را در ایران سراغ داریم که فقط چند مورد از این نیازهایی را که گفتم احساس کرده یا به خوبی جواب داده باشد؟ همانطور که در مقدمه فرهنگ هم نوشتم، در اواسط دهه ۱۳۵۰، هنگام نظارت بر کار تصحیح و چاپ فرهنگهای فارسی و دوزیانه و مقایسه آنها با منابع خارجی به تناقض و کاستیها و بی‌نظمیهای فراوانی بر می‌خوردم. مثلاً برای بعضی از واژه‌های انگلیسی تلفظ داده بودند و برای بعضی نداده بودند. در برابر هر لغت تعدادی معادل ردیف شده بود که بعضی مترادف و غالباً بكلی از هم دور بودند و هیچ کوششی برای تفکیک آن معادلهای به عمل نیامده بود و واژه‌جو حیران و سرگردان می‌ماند؛ در برابر بعضی از واژه‌ها هم به جای دادن معادل به ترجمه شرح الاسم لغت پرداخته بودند. سایر فرهنگها مانند فرهنگ مرحوم حییم نیز بیش از سی سال از تأییشان می‌گذشت و لغات و اصطلاحات جدیدی را که وارد زبان انگلیسی شد بود ندادست. و من در هر بار مراجعه با دست خالی، ناگزیر می‌شدم به یک فرهنگ یک زیانه انگلیسی مراجعه کنم. کم کم به فکر افادم مقایسه را که در این فرهنگها می‌بینم در حاشیه صفحاتشان یادداشت کنم تا در آینده از اتلاف وقت مجدد و تکرار مراجعه پرهیز شود. و همیشه با خود می‌گفتم آیا می‌رسد روزی که ما هم یک فرهنگ استاندارد انگلیسی به فارسی داشته باشیم؟ ضمناً هنگام ویرایش و تصحیح متون مختلف، اصطلاحات و برابرهای جالب و ناب آنها را نیز در گوشة صفحات فرهنگها و همچنین بعضی در فیشهای جداگانه یادداشت می‌کردم. با تراکم این یادداشتها مترصد فرصتی شدم تا فرهنگهایی کم نقص تر و منظم تر تألیف و تدوین کنم. در سال ۱۳۶۰ به خاطر تغییراتی که در مدیریت مؤسسه امیرکبیر پیش آمد، از آن مؤسسه استغفار کردم و سردیری شرکت نشنو و سپس مدیریت آن را عهده‌دار شدم و به خاطر مسئولیتها و گرفتاریهای ناشی از کار، از فرصت مناسبی که می‌خواستم دورافتادم، ولی طی این مدت هم کما کان از متونی که ویرایش می‌کردم و همچنین از لغات و اصطلاحاتی که ضمن صحبتها در مجالس و محافل می‌شنیدم یا در مطبوعات یا سایر کتابها می‌دیدم یادداشت بر می‌داشت.

در سال ۱۳۷۰ نسخه‌ای از فرهنگ *Longman Handy Learner's Dictionary* به دستم رسید. مدتی با آن کار کردم و دیدم واقعاً به درد بخور است. ضمناً، از یک طرف می‌دیدم که استادان دانشگاه و معلمان زبان مصری از دانشجویان و زبان‌آموزان می‌خواهند که از فرهنگهای یک زیانه انگلیسی استفاده کنند. و از طرف دیگر مترجمان و ویراستاران هم در حین کار ناگزیرند علاوه بر فرهنگهای دو زبانه به هنگام، به زبانه ایگان... نهاده اسمه کنند: ... از هنگام، ... به زمان، ... شده ممکن

به صورت مجرد ردیف شده‌اند که بر فرض صحبت باز هم منظور را برآورده نمی‌کنند و باید برای اشراف بر معنای کلمه در جمله، بر حسب مورد به یک فرهنگ یک زبانه هم مراجعه کرد تا با ملاحظه شواهد و مثالها بتوان به منظور و مراد نویسنده پی برد. این بود که به فکر افتادم فرهنگ مذکور را پایه یک فرهنگ انگلیسی به فارسی قرار دهم و متن انگلیسی آن را هم که بالتبه گویا و موجز و به زبانی ساده است، برای کسانی که می‌خواهند یک فرهنگ یک زبانه انگلیسی هم دم دست داشته باشند به متن اضافه کنم. البته این را هم بگویم که بسیاری از نکات دستوری و یا مثلاً حروف اضافه و قیدهای را که با افعال و صفات و اسامی علاقه معنایی و به اصطلاح زیان‌شناسان همنشینی دارند، از فرهنگ‌های دیگر و عمده‌تر فرهنگ *Longman* بزرگ استخراج کردم و به متن فرهنگ مذکور افزودم. در حین ترجمه نیز هر جا که می‌دیدم شرح الاسم انگلیسی گویا نیست یا واژه‌ها و اصطلاحاتی را کم دارد، به همان سبک از فرهنگ‌های دیگر استخراج و به آن اضافه کردم.

البته همانطور که از نام فرهنگ مذکور پیداست، این فرهنگ برای زبان‌آموzan تدوین شده بود، و برای آنکه مترجمان و پژوهندگان نیز بتوانند نیاز خود را حتی الامکان با استفاده از فرهنگ من برطرف نمایند، ناگزیر بودم معادلهای فارسی را بسط دهم تا جواب آنان را هم داده باشم.

در ترجمه مدخلهای انگلیسی و انطباق معادلهای معنایی کلمات در فرهنگ انگلیسی، با چه مشکلی رویرو بودید؟ برای مثال، در مواردی معادلهایی که پیشنهاد کرده‌اید ترجمه دقیق توضیح انگلیسی نیست بلکه از آن فراتر می‌رود و به قول خودتان "معادلهای دورتر" را نیز به دست می‌دهد. به مثالی که در مقدمه فرهنگ آورده‌اید توجه کنید:

*fervent / adj / feeling strongly: fervent hope / believer*

با حرارت، پرحرارت، مشتاق، پرشور؛ سوزان، گرم، صمیمی؛ راسخ، پابرجا؛ صمیمانه، عمیق، شدید  
در اینجا چگونه به معادلهای دورتر یعنی "سوزان، گرم و صمیمی" رسیده‌اید؟

همانطور که گفتم فرهنگ مذکور برای زبان‌آموzan نوشته شده بود. بنابراین از نظر مراجعة مترجمان لازم بود که حتی الامکان معادلهای بیشتری در برابر شرح الاسم انگلیسی درج شود، چرا که به قول آقای دکتر عزت‌الله فولادوند ترجمه یعنی بردن یا انتقال معنایی از یک زبان به زبان دیگر، و کلمه هر قدر هم دقیق انتخاب شود، باز ممکن است گوشه‌ای از معنا را انتقال ندهد.  
برای این منظور لازم بود که به فرهنگ‌های دیگر نیز مراجعه شود تا بتوان با توجه به تعاریف و مثالهای آنها دامنه معادلهای و مترادفها را بسط داد. مثلاً واژه مورد اشاره شما (*fervent*) در فرهنگ‌های دیگر چنین تعریف شده است:

- 1) *Oxford Advanced Learner's Dictionary* (1990): *fervent: showing warmth and sincerity of feeling; enthusiastic; passionate: a fervent farewell speech; fervent love, hatred etc; a fervent admirer.*

- 2) *Oxford advanced Learner's Dictionary (1995)*: **fervent** : (also *fml fervid*): showing strong or intense feelings; enthusiastic: *fervent desire / hope / wishes; a fervent admirer / believer / supporter.*
- 3) *The Oxford Dictionary of Current English (1992)*: **fervent**: ardent; intense: *fervent admirer.*
- 4) *Longman Dictionary of Contemporary English (1989)*: **fervent**: being, having, or showing deep sincere feelings: *a fervent desire to win; a fervent nationalist.*
- 5) *Longman Dictionary of Contemporary English (1995)*: **fervent**: believing or feeling something very strongly and sincerely: *a fervent appeal for peace; fervent admirer / believer / supporter etc.*
- 6) *BBC English Dictionary (1993)*: **fervent**: someone who is fervent about something

متراffقات واژه‌ها به طور مُشیع درج شده است، یکی American Heritage Dictionary و دیگری The Oxford Dicitonary and Thesaurus وجود کامپیوتر توانستیم حساب کنیم که فرهنگ ما با یا بدون داشتن کلمات متراff و متضاد چه حجمی خواهد داشت. تفاوت کار چیزی در حدود ۷۰ صفحه بود و تصدیق می‌فرماید که بین ۱۵۴۰ صفحه و ۱۴۷۰ صفحه که حدود چهار میلیمتر به قطر کتاب می‌افزود ارجح آن بود که درج کلمات متراff و متضاد صرف نظر نشود تا حتی الامکان واژه‌جو و مراجعه کننده به فرهنگ از مراجعه به مراجع دیگری نیاز شود.

یکی از ویژگیهای فرهنگ شما این است که کلمات و اصطلاحات عامیانه بسیاری در آن گنجانده‌اید. این بی‌تردید نشانه‌انس شما با زبان عامیانه است. بسیاری از معادلهای عامیانه که پیشنهاد کرده‌اید برگرفته از لهجه تهرانی است و برای بسیاری از مراجعه کنندگان به فرهنگ قابل درک نیست. آیا امکان نداشت این معادله را به نوعی مشخص کنید؟

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم لهجه تهرانی اکنون معیار زبان فارسی است، بگذریم از اینکه تهران‌نشینان شهرستانی‌الاصل در صحبت و نوشته‌های خود گاهی از لهجه و زبان محلی شان نیز به عنوان چاشنی استفاده می‌کنند. و در مورد اینکه می‌فرمایید این معادلهای عامیانه برای بسیاری از مراجعه کنندگان به فرهنگ قابل درک نیست باید بگوییم که خوب‌بختانه به خاطر وجود شرح الاسم انگلیسی در فرهنگ، چنین مشکلی به حداقل رسیده است؛ در مواردی هم که یک معادل عامیانه امروزی تهرانی (مثلًا "سه" یا "سه کردن") در این فرهنگ درج شده معنی آن در داخل کروشه آمده است، مضافاً که چنین معادلهایی معمولاً در کنار چند معادل دیگر آمده‌اند و برای سهولت قرائت نیز کلمات حتی الامکان اعراب‌گذاری شده است. پس می‌بیند که به این ترتیب بر معلومات زبان فارسی (یا لهجه تهرانی) واژه‌جو نیز افزوده می‌شود.

آقای جعفری، طراحی کتاب و انتخاب حروف بسیار حرفه‌ای و عالی است. تنها نکته آزاردهنده در مورد جنبه فنی کتاب، نوع کاغذ کتاب است که کتاب را بسیار حجمی کرده. در این مورد چه توضیحی دارید و طرح شما برای چاپ دوم کتاب چیست؟

حقیقتش را بخواهید خود من هم از نوع کاغذ که کتاب را بسیار حجمی کرده راضی نیستم. ولی خوب چه می‌شود کرد؟ ناشر کتاب (نشر فاخته) برای آن از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که توزیع کاغذ برای ناشران را در دست دارد تقاضای کاغذ خارجی کرده بود که حدود بیست درصد نازک‌تر است ولی با تقاضای او موافقت نشد؛ تبدیل کاغذ ایرانی به خارجی در بازار آزاد هم علاوه بر اینکه از توان مالی ناشر خارج بود، مبلغ قابل توجهی به بهای کتاب می‌افزود. با توجه به هزینه سنگین فیلم و زینک، تصمیم گرفته شد برای چاپ اول به کاغذ ایرانی اکتفا شود و در چاپ دوم تفاوت هزینه فیلم و زینک

به مصرف کاغذ برسد. و اکنون هم که در نیمة دوم سال قیمت کاغذ ایرانی یک افزایش بیست درصدی پیدا کرده است، تقاضت بهای کاغذ ایرانی و خارجی از بازار آزاد به رقمی حدود پانزده درصد رسیده که قابل تحمل است، بزودی چاپ دوم فرهنگ با بهای حدود چهل و پنج هزار ریال به بازار عرضه می شود. همچنین تعدادی از نسخه های چاپ دوم را هم در دو مجلد عرضه خواهیم کرد.

استقبال از فرهنگ چگونه بوده است؟ فعلاً به چه کاری اشتغال دارید و طرح بعدی شما چیست؟ آیا کار فرهنگ نویسی را همچنان ادامه خواهید داد؟

فرهنگ نشر نو در اردیبهشت ماه امسال به بازار عرضه شد. اکنون نسخه های چاپ اول فرهنگ رو به اتمام است ولی ناگفته نماند که انتظار استقبال بیشتری را داشتم، البته در نمایشگاه کتاب اردیبهشت ماه استقبال خوبی از آن شد، یعنی هر کس که فرهنگ را چند لحظه ورق می زد، برای خرید آن تردید نمی کرد. اما در کتابفروشیها استقبال در حد انتظار نبود. شاید علت این باشد که در کتابفروشیها درست ارائه نمی شود و یا اینکه هنوز مردم به فرهنگهای متقدم اعتماد بیشتری دارند و باید منتظر باشیم تا اعتمادشان به فرهنگ ما جلب شود.

در حال حاضر مشغول تدوین یک فرهنگ کوچک در قطع جیبی هستم که فاقد شرح الاسم انگلیسی است و تا حدی به فرهنگهای دوزیانه رایج نزدیک است. البته برخلاف فرهنگهای رایج از تفصیل نکات دستوری و جنبه های کاربردی لغات عاری نیست.

در مورد ادامه کار فرهنگ نویسی نیز باید بگویم که چنین قصده دارم هر چند که به قول دکتر ساموئل جانسون، فرهنگ نویس امیدی جز این نمی تواند داشته باشد که فقط از آفت مذمت برکنار بماند، و غالباً همین سعادت نیز نصیب کمتر فرهنگ نویسی شده است.